

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

نقطه‌ی ایجاد و کمال

در احادیث داریم که «الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثْرَهَا الْجَاهِلُونَ»^۱؛ علم، یک نقطه است. همه‌ی کتاب‌های عالم از حروف الفبا تشکیل شده است؛ هر کدام از حروف الفبا را هم که بخواهی بنویسی، اول قلم را روی کاغذ می‌گذاری و همین‌که قلم را روی کاغذ می‌گذاری، نقطه ایجاد می‌شود. همه‌ی علوم در واقع از یک نقطه است. قرآن کریم هم فرمود: «مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ؛ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»^۲ مثال کلمه‌ی طیبه که همان حقیقتِ لا إله إلا الله و حقیقتِ توحید است، مثل درخت پاک‌ی است که اصل آن ثابت است؛ در قلب و جان انسان مستقر است و شاخه‌هایش در آسمان‌های خُلق، روح، رفتار، افکار، اندیشه‌ها و تمام ابعاد وجودی انسان، پخش می‌شود و هر لحظه هم یک میوه‌ی جدید به بار می‌آورد و یک ثمره‌ی جدید در اختیار انسان قرار می‌دهد. این همان نقطه است. باباطاهر می‌گوید:

دل گفت مرا علم لدنی هوس است تعلیم کن اگر تو را دسترس است
گفتم که الف، گفت: دگر هیچ مگو در خانه اگر کس است، یک حرف بس است

باباطاهر باز هم از الف استفاده کرده است. درباره‌ی خودش هم می‌گوید:

^۱. ابن‌ابی‌جمهور، عوالی اللثالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۱۲۹.

^۲. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌های ۲۴ و ۲۵.

به هر الفی، الف قَدّی بر آید و الف قَدّم که در الف آمدستّم

او قامتِ حَجّتِ خدا را به الف تشبیه کرده است؛ منتها الف هم برای نوشته شدنش، نقطه لازم است.

منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمودند: همه‌ی قرآن در سوره‌ی حمد خلاصه شده، همه‌ی سوره‌ی حمد در بسم الله الرحمن الرحیم و همه‌ی بسم الله الرحمن الرحیم در «باء» بسم الله الرحمن الرحیم خلاصه شده است؛ و فرمودند: و «وَ اَنَا النُّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ»^۳؛ من امیرالمؤمنین همان نقطه‌ی زیر «باء» هستم. همه‌ی قرآن و همه‌ی عالم با من ایجاد شد. هم در قرآن تدوینی که همین کتاب است و هم در قرآن تکوینی که همه‌ی عالم خلقت است، مبدأ، نقطه است. اگر این نقطه در قلب انسان، باز شود، کار او درست شده و روی دور افتاده است؛ تخم شجره‌ی طیّبه در دلش کاشته شده و از آن پس باید تماشا کرد و از ثمرات و میوه‌هایی که در افق‌های مختلف وجود انسان، پی در پی ظاهر می‌شود، لذّت برد: «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَا ذَنْ رَبِّهَا».

درحقیقت، نقطه‌ی اصلی همه‌ی تحولات، تکامل‌ها و تعالی‌ها، نقطه‌ی محبّت، عشق و دل‌باختگی به خدا و اولیاء خداست. البتّه این محبّت وجود دارد و نیازمند ایجاد شدن نیست و تنها باید منعقد شود و گسترش پیدا کند. محبّت وجود دارد؛ چنان که هم نقطه‌ی آغازین کلّ آفرینش، محبّت بود: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ»؛ و هم در ایجاد، تکوین و آفرینش خود ما، نقطه‌ی آغازین، نقطه‌ی محبّت بود. محبّت در فطرت و خمیره‌ی وجود ما هست؛ منتها بعضا حواس انسان پرت شده و آن حقیقت و گوهر بزرگی که

^۳. خواجه کلان قندوزی، ینابیع الموده، ج ۱، ص ۶۸.

^۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹ و شریف شیرازی، الکشف الوافی، ص ۴۴۹ و بهائی، منهاج النّجاح، مقدمه‌ی ۲، ص ۸۱.

در جانش بوده، فراموش شده‌است. این آتش، زیر خاکستر قرار گرفته و لذا حرارتش چندان کارساز نیست. همین بحث‌هایی که می‌کنیم، مجالسی که تشکیل می‌دهیم و دور هم جمع می‌شویم، برای این است که این خاکستر کنار رود و همان چیزی که در فطرت و جان ماست، ظاهر شود. وقتی شعله‌ی این آتش برمی‌افروزد، هرچه غیرِ خدا و غیرِ اولیاءِ خدا در وجود ما هست، می‌سوزاند: «حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ»؛ محبتِ خدا آتشی است که بر هیچ چیز نمی‌گذرد مگر اینکه آن را می‌سوزاند و دیگر هیچ چیز غیرِ خدا را در وجود انسان، باقی نمی‌گذارد. وجودش خدایی می‌شود و این اوج کمالِ مخلوق است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۳.